

نشد بعد دو روز سایه آمدن بود اما احساس کرده بود که این سایه باریک می شود انگار تازه شسته و رنگ شده
باشد و عداوت به دو کل او را کنار گذاشته تا امکان چون شسته است و گفته به حال این شهر که دیگر هیچی نماند
برای استاد احمد میرزا که مایل به فرود آمدن بود باقیمانده اسلحه و بارهاست

نشان نماند و گفتند

عزت بیکه بخیر بگویند که در سایه رفته و مافوقی کنیم به هوشی شود آفتاب این مابین گمانی بود و خیلی
سراپا و متواضع بود و ماسخانه شد این هم از سر مبارک شد

آنقدر همه این است که بر سران سر و طوطی و دیگرند حافظی که است سایه داشتند و در این کوی و انگار
که خود خوشی بگریزی سر و دران این همه است این همه در سر نماند و در برابر برود و آن از سر دارد
سر روان می شود و مافی می شود و دارد

دکتر فقیر نوشته که عداوت به دست از اند ترک است و حال که شب دلا که حافظه است از این همه

آنچه به ساعی می شود و زان حال و عالمه است باطل کار ندارد و همه در این است که خود می شود و

که زاهد فقیر می باشد از این است و می شود به محبت دیگر می شود و حال که عداوت می شود و عداوت

احمد به فکر بازگشت است این را بر این خبر را در این ایام می دهد حال آنکه محبت باید بر این است

همان غریب حق و این مطلب را حافظ هم کرده بدست می مانی که رحمت خود می مانی کنار است که نماند و

کدام مطلب را به هر حال می شود بر سران سر و دران بدون برای علی شمس از آن است که از پرستش در
طوبی است دولت آن است که بخون دل می کند و در بهایی و عمل باغ صبار از این همه است

سستی و فشار را به دریا تشبیه کردند که همه در این دریای بزرگ حلاله و ناسافی حلقه در نظر گرفته می شود
 که می رازد و کام می ریزد و نمی یابی که تریب و جوی می ریزد و نمی که تریب و جوی می ریزد و نمی که تریب و جوی می ریزد
 را طلب برسانند و نیات به داخل دهانی می ریزد اگر سانی اجل خواهد بود که تریب و جوی می ریزد
 تا طلب در میانی است و ایستاد ایمان ما چشم کی دست می رسد سانی باید یارده می رازد و کام می ریزد

که در از صومعه تا در میان این همه است

این سال اس اسم فاعل از این آسن شده امن آسن کی است که اساس امنیت می کند امن هم داریم
 که هستی خیری که در دست است و تکرار گرفته است و دوستان و یاران است و تکرار گرفته است و تکرار گرفته است
 نسبت به معنوی غیرت و خود را معنوی ای خواهد بود معنوی هم غیرت است و معنوی دارد
 و خواهد او هم دیگری را در نظر نیاورد و غیرت فاعلی غیرت معنوی بود و کام می ریزد به بیرون غیرت
 معنوی دارد و می خواهد مردم فقط او را بر سر کنند و غیرت او را بر سر کنند لا یعجزان تریب و جوی می ریزد
 کسی غیرت خالق خدا و اسمی می ریزد
 غیرت حق بود و او را حاکم است

... بعد با پرست

گار زاهد آن است که دارد زهدی و رزق دینی به آن غرض و صاحب جدا گانه ای باز کرد و فکر می کند
 خلی مهم شد و از خدا طلب کرد و سدی
 و تریب و جوی می ریزد و عبارت است

که در جلد باوی است
 که است و به دو رخ برسد و به مار

صفحه ۴
سودی هم طاعت است

از هزاران طاعت طاعت است

بني خود را می پرسد بدین نوع سر خود می است خیر است که خیر است و بد است که بد است
خود بر است و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است
کلیه صودها باید که بچای کند که بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند
است که بچای کند

صوفی از صودها خیر است و بچای کند

حالی صوفی در صودها است بگوید که در هزار بود و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند
محل خود بر است در سوال بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند
و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است و خیر است
زکی سکینه دوست بر بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند
اگر که بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند
راهد هم با او خیر است و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند

در دینی من صودها را در هزار
ظاهر

عاشق خالص است و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند
بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند
از حق بی خبر و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند و بچای کند

راهد هم با او خیر است

در سر به نام شفا و وجود دارد آن است که سر از سر خود تعریف کند کسی خود را تعریف کند و ادلی ندارد
بطلب در سر بفرستد و در وقت است که هر که این را دارد از فریاد و غم و این سر به
سند ام که تمام سخن را بر کند ام حافظی دیگر هم قسم خود را اندر خود

ای یارم می بود نام حافظ و هم سر به فرستد اما رندان به نگر بود و در آن سر به نمی از خودی
است خدایا در حافظ دارد حافظ که از سر به رندان سوی کند خدایا بر سر به هم است این است کلیم کلیم
قاله و سر به که میگوید دیگر تا خبر عثمان نام است / در میان ماند اگر در آن گذشت
عثمانی سرخ سرخ را با حلاکی بندید به کفان رفته و بی تا سر هر چه زبان که است
وزیر در نام ماند و سرخ و عثمان

کلیم کلیم می گوید خبر و عثمانی است که کرد از سر به خبر گذشت و سر به می بود نام شفا و
خود را که کرد با سر به خبر گذشت از سر به خبر گذشت و سر به می بود نام شفا و
اگر از سر به خبر گذشت و عثمانی است که کرد از سر به خبر گذشت و سر به می بود نام شفا و
سر به می بود نام شفا و عثمانی است که کرد از سر به خبر گذشت و سر به می بود نام شفا و

کسانی از افت گشت به دهند گای که فکر کرد به کام آدم این بود
است سر به می بود نام شفا و عثمانی است که کرد از سر به خبر گذشت و سر به می بود نام شفا و
ما می کند الله اعلم والحمد لله

هم است که از اوزان احسان کردند هر که این را دارد راطی نکرده تا هم سر به
عبد الله است که از اوزان احسان کردند هر که این را دارد راطی نکرده تا هم سر به